

زمینه های تأسیس سلسله گورکانیان هند

زینب امیدیان^۱

چکیده:

گورکانیان مهم ترین و قدرتمندترین سلسله مسلمانی بود که در هند تشکیل شد. در دوره گورکانیان هند، در واقع مسلمانان قدرت بلامنازع سیاسی در شبه قاره شدند. سلسله گورکانیان به واسطه ساختار منظم و تشکیلات منسجم توانست سراسر هند را زیر پرچم حکومت مرکزی مسلمانان گردآورد و در حقیقت، اوج حکومت مسلمانان در منطقه شبه قاره دوره گورکانیان است.

در این پژوهش به زمینه های تأسیس سلسله گورکانیان هند پرداخته شده است. برای تحلیل این زمینه ها از یک سو تأثیر بسترسازی اسلام‌های قرن ها در هند، ضعف سیاسی و نظامی هند، حملات تیمور با هند و ظهور صفویه در ایران مورد مطالعه قرار گرفت.

از سویی دیگر به نقش بابر به عنوان مؤسس سلسله همانند مدیر سیاسی - نظامی و نخبه‌ای نگریسته شده که توانسته است از شرایط خاصی که در منطقهٔ ماوراء النهر، ایران و هند به وجود آمده بود، نتیجه ای مطلوب به دست آورد و دولتی مقتدر ایجاد کند، به این ترتیب راه گسترش یک امپراطوری بزرگ را هموار سازد.

واژگان کلیدی: گورکانیان، بابر، هند، اسلام.

^۱. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه تهران.

اهمیت بررسی این سلسله از یک طرف به جهت آن است که سلسله گورکانیان هند یکی از سلسله های بزرگ جهان اسلام در کنار صفویان، عثمانیان و ازبکان بوده که تداوم فرهنگ و تمدن اسلامی را در جهان اسلام امکان پذیر ساخت و عملاً یکی از نقاط اوج این تمدن با شکوه را در تلفیق با دستاوردهای فرهنگ هندی و ایرانی پدید آورد. از طرف دیگر اهمیت بررسی آن، از جهت تاریخ ایران حائز اهمیت فراوان است زیرا سلسله گورکانی رابطه سیاسی - فرهنگی گسترده ای با دولت صفوی داشت. این ویژگی ها جذابیت خاصی به سراسر تاریخ سلسله گورکانی می بخشد. از این رو مراحل مختلف این سلسله در خور بررسی است. لازم به ذکر است تأسیس گورکانی با در نظر گرفتن زمینه های تاریخی آن یکی از مهم ترین مراحل این حکومت است. اهمیت موضوع و این که هیچ تحقیق مستقلی در این باره به زبان فارسی انجام نگرفته است، انگیزه نگارنده در انتخاب این موضوع بوده است.

ظهیرالدین محمدبایر از نوادگان امیر تیمور گورکانی بود. وی در سال ۸۹۹ هـ/ ۱۴۹۳م به جای پدرش به حکومت فرغانه رسید و یازده سال با امرای ازبک و مغول در جنگ بود، سرانجام توسط ازبکان از فرغانه رانده شد و در سال ۹۱۰ کابل را تصرف کرد. و مرکز حکومت خویش را در کابل پایه ریزی کرد. همسایگی و مجاورت با دو قدرت مهم آن روزگار، یعنی صفویان و ازبکان، هرگز این اجازه را به بایر نمی داد تا بتواند قلمرو حکومت کوچک خویش را به طرف ماوراءالنهر و ایران گسترش دهد. به همین جهت به طرف شرق و مناطق هند رو می آورد. وی در سال ۹۳۲ هـ/ ۱۵۲۶م پس از پیروزی در جنگ پانی پت وارد دهلی گردید و دولت پر آوازه گورکانیان را در هند بنیان نهاد.

پیشینه اسلام در هند:

تأثیر عمیق اسلام در هند یکی از زمینه های اصلی تأسیس سلسله گورکانیان هند بود، زیرا هند از چندین قرن قبل با اسلام آشنا شده بود و گورکانیان بر یک بستر آماده خود را مستقر می سازند پس در اینجا لازم است به این موضوع بپردازیم. اسلام، به دو طریق وارد هند شد:

۱- ورود اسلام به هند از طریق تجار و بازرگانان و مبلغان مسلمان

روابط بازرگانی میان نواحی مختلف شبه قاره هند و کشورهای آسیای غربی از روزگاران قدیم، از طریق خلیج فارس برقرار بوده است. بندر اُبله در نزدیکی بصره امروزی یکی از مراکز مهم بازرگانی هند با جهان غرب بوده و به سبب اهمیتی که از این لحاظ داشت، به دروازه هند مشهور شده بود. این گونه روابط تجاری و بازرگانی در دوران اسلامی نیز ادامه داشت (مجتبائی، ۱۳۸۳: ۵۲۶/۸). بنابراین تجار و بازرگانان مسلمان عقاید و اندیشه های دینی خود را به مردمانی عرضه کردند که با آنان در ارتباط بودند. پذیرش اسلام توسط ساکنان سواحل غربی و جنوبی، توسط این دسته از مسلمانان صورت گرفت.

اسماعیلیان با اعزام مبلغ و با فعالیت‌های تبلیغی سازمان یافته، بخشی از ساکنان سند را تحت تأثیر عقاید و باورهای مذهبی خود به خصوص در ملتان قرار دادند. آنان سعی می‌کردند ابتدا افراد مطرح و صاحب نفوذ یا رؤسای قبایل و حاکمان محلی یا منطقه ای را به آئین تازه خود وارد سازند. اسماعیلیان در ملتان حاکم محلی را به آئین اسماعیلی در آوردند که نتیجه آن قبول و پذیرش این آئین توسط بسیاری دیگر از ساکنان منطقه بود. شاید بتوان گفت در سراسر دنیای اسلام، این نخستین و آخرین بار بود که فعالیت اسماعیلیان بدین گونه قرین موفقیت گردید. اسماعیلیان از طریق دادن وعده هایی مبنی بر ظهور منجی و رهایی انسان‌ها از مشکلات و درد و رنج سعی در گسترش اندیشه های اسماعیلی داشتند.

۱

صوفیان دسته ای دیگر از مسلمانان بودند که نقش اساسی در انتشار اسلام در میان ساکنان شبه قاره بخصوص در نواحی دور دست و روستائی بر عهده داشتند. صوفیان گاهی به عنوان مبلغ و زمانی بعنوان مهاجر وارد سرزمین هند شدند و در تقابل و تعامل با جامعه، فرهنگ و تمدن هندی، تأثیرپذیر و نیز تأثیرگذار بودند. زندگی و فعالیت آنان باعث پالایش ذهنی بسیاری از ساکنان هند گردید. آنان توانستند تا حدود زیادی، بدبینی و نفرتی که در نتیجه عملکرد نظامیان و تهاجم آنان ایجاد شده بود را از بین ببرند و اسلام عارفانه‌ای به آنان معرفی و عرضه کنند که با خصوصیات و خلق و خوی پیروان ادیان و مذاهب هندی سازگار بود. (همان، ۵۷۵-۵۷۶)

مسافرت یا مهاجرت دانشمندان و علمای مسلمان به هند یکی دیگر از عوامل نفوذ اسلام در هند بود. یکی از علل اصلی مهاجرت این گروه به هند آزادی فکر و اندیشه در این سرزمین بود. از آنجا که در مذهب هندوئیسم عامل تبلیغ وجود ندارد، در نتیجه تعصب و تحدید فکر و اندیشه نیز در این سرزمین کمتر بوده است (کاردوش، ۱۳۸۴: ۸۴). علاوه بر این موارد، فشار جمعیت و اوضاع آشفته و نامساعد ماوراءالنهر در قرنهای ۶ و ۷ هـ و هجوم مغولان، بسیاری از خانواده‌های مسلمان را به سمت هند کوچاند. بعدها نیز حاکمان افغانی هند، بسیاری از خانواده‌های مسلمان افغانی را برای سکونت در هند فراخواندند. بدین ترتیب اسلام آرام آرام در جامعه هند گسترش یافت.

۲- ورود اسلام به هند از طریق عملیات نظامی

حملات مسلمانان به شبه قاره هند را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول این حملات در واقع ادامه فتوحات مسلمانان در سرزمین‌های دیگر بود که در قرن نخست هجری صورت گرفت. در سال ۹۲ هـ/۷۱۱م محمد بن قاسم ثقفی در عصر بنی امیه، مأمور فتح سند گردید وی از طریق مکران وارد جنوب سند شد و تا سال ۹۴ هـ/۷۱۳م توانست تقریباً همه سرزمین سند (حدود پاکستان امروزی) را به تصرف خویش درآورد (بکری، ۱۹۳۸: ۷-۱۶). ولی این فتوحات چندان دوام و ثباتی نداشت و این مناطق مجدداً حکومت آن بدست پادشاهان هند و افتاد.

دوره دوم حملات مسلمانان به هند، توسط ترکان و در اواخر قرن چهارم هجری و ابتدای قرن یازدهم میلادی آغاز شد. تأسیس سلسله غزنوی در غزنین بوسیله آلپتکین، سرآغاز عصر جدیدی در تاریخ نفوذ اسلام در هند شد. در دوره سلطنت سلطان محمود غزنی (۳۸۷-۴۲۱ هـ/۱۰۳۰-۹۸۸م) است که او حملات گسترده‌ای را به شمال هند، تحت عنوان جهاد اسلامی و نبرد با بت پرستی تدارک دید و در بسیاری از سرزمین‌های شمالی و مرکزی هند نفوذ کرد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۲۹۲-۲۹؛ گردیزی، ۱۳۲۷: ۳۹۴). و برخی از حکمرانان محلی هندو را باجگذار خویش ساخت. لیکن حملات محمود غزنوی و برخی از جانشینان وی به هند، به هیچ وجه منجر به تأسیس حکومتی مسلمان در این سرزمین نگردید. این حملات عمدتاً برای کسب غنائم صورت گرفت. با وجود این، سلطان محمود غزنوی با حملات عدیده خود به هند توان مقاومت حکمرانان

آن را درهم شکست و زمینه را برای نفوذ اسلام و لشکرکشی های دیگر به هند و تأسیس سلسله های اسلامی در آنجا هموار نمود.

پس از غزنویان، غوریان نیز سعی در پیشروی به مناطق شمالی هند نمودند و در دوره همین غوریان و سرداران آنان بود که حکومت مسلمانان در شمال هند تثبیت شد. حملات هند، به وسیله معزالدین محمد غوری برادر غیاث الدین حکمران غور در سال ۵۷۲هـ/۱۱۷۶م آغاز شد. معزالدین امور تصرفات خویش را در هند به دست یکی از سرداران خود به نام قطب الدین آیبک سپرد. هنگامیکه سرداران معزالدین سرگرم امور خراسان و جاهای دیگر بودند، آیبک، متصرفات غوریان را در پنجاب و دوآب گنگ و جمنا گسترش داد و تا گجرات پیش تاخت. وی در دهلی سلسله جدیدی را بنیان نهاد که آغاز حکمرانی سلاطین ترک و افغان بود (الجوزجانی، ۱۳۴۲ : ۴۱۵/۱ - ۴۱۸؛ میرحسین شاه، ۱۳۴۵ : ۲۵-۳۴؛ بهروزان، ۱۳۷۹ : ۹۰). جانشینان وی را که تا سال ۶۸۹هـ/۱۲۰۹م در دهلی سلطنت کردند «ممالیک»، «غلامشاهیان» و معزبان گویند.

پس از ممالیک، سلاله ای دیگر از ترکان به نام خلجی ها (۶۸۹-۷۲۰هـ/۱۳۲۰-۱۲۹۰م) در دهلی قدرت را بدست گرفتند (زامباور، ۱۳۵۶ : ۴۲۲). معروف ترین سلطان این سلسله علاءالدین محمد خلجی (۶۹۵-۷۱۵هـ/۱۳۱۶-۱۲۹۶م) بود. وی علاوه بر تثبیت قدرت خویش در شمال هند به گسترش قلمرو خود به طرف جنوب هند اقدام کرد. سپاهیان مسلمان در دوره وی برای نخستین بار به دکن پای نهادند. وی تا جنوبی ترین منطقه دکن یعنی مالبار و معبر، پیش رفت و بسیاری از حاکمان محلی را خراجگزار خویش گردانید (باسورث، ۱۳۸۱۴ : ۵۷۶-۵۷۷).

پس از خلجیان گروه دیگری از ترکان یعنی تغلقیان (۷۲۰-۸۱۷هـ/۱۴۱۴-۱۳۲۰م) در دهلی حکومت را در دست گرفتند (زامباور، همان، ۴۲۳). دومین سلطان این خاندان، محمدین تغلق (۷۲۵-۷۵۲هـ/۱۳۵۱-۱۳۲۵م) را باید یکی از بزرگترین و توانمندترین پادشاهان مسلمان هند در طول تاریخ حکومت مسلمانان در این سرزمین به حساب آورد. وی با لشکرکشی به سرزمین های شمال و جنوب هند و سرکوب حکومت‌هایی که تا آن زمان تسلیم مسلمانان نشده بودند، توانست حکومتی قدرتمند تشکیل دهد که قلمرو آن از کشمیر در شمال تا منتهی الیه دکن در جنوب گسترده بود. خشونت

محمدبن تغلق و سخت گیری وی نسبت به اتباع مسلمانان و هندوی خویش و نیز گسترش فراوان قلمرو وی باعث شد که در دهه پایانی حکومت او نوعی نارضایتی در میان امیران و حاکمان ایالت‌های مختلف و نیز در میان مردم مسلمان و هندو بوجود آید. این نارضایتی‌ها باعث شکل گیری شورش‌های مختلفی علیه حکومت وی گردید که در نهایت منجر به استقلال برخی ایالات از جمله دکن شد (باسورث، همان، ۵۷۷-۵۷۸). در دوره جانشینان وی، حکومت تغلقیان بیش از پیش رو به ضعف نهاد و حملات امیر تیمور این ضعف را تشدید کرد.

پس از تغلق شاهیان، حکومت سادات یا خضرخانیه (۸۱۷-۸۴۷هـ/۱۴۵۱-۱۴۱۴م) و سپس لودیان (۸۵۵-۹۳۲هـ/۱۵۲۶-۱۴۵۱م) به قدرت رسیدند (زامباور، همان)، که هر یک به نوبه خود در رونق و گسترش اسلام در هند ایفای نقش نمودند.

بر طبق نظر لاپیدوس، دوره حاکمیت سلاطین دهلی، زمینه را برای جامعه‌ای اسلامی فراهم آورد. وجه مشخصه اسلام در هند، چندگرایی اجتماعات دینی اعم از سنی و شیعه، گروه‌های قومی و جنبش‌های مربوط به علمای شریعت و شیوخ صوفیه بود. حاکمیت دهلی این چندگرایی را به امپراطوری گورکانی انتقال داد. امپراطوری گورکانی، تداوم سلطنت دهلی بود، زیرا در این دوره مبارزه دیرینه کوشش برای خلق یک فرهنگ اسلامی مبتنی بر تلفیق میراث ایرانی و هندی و نزاع بر سر این که آیا دولت و جامعه بایستی هویتی ایرانی - هندی یا اسلامی داشته باشد به اوج خود رسید (لاپیدوس، ۱۳۸۶: ۵۸۷-۵۸۸). در تکمیل این نظر لاپیدوس باید گفت که هویت فرهنگی تیموریان از فرهنگی که در قرن نهم در ماوراءالنهر غالب بود، نشأت می‌گرفت که با فرهنگ ایرانی - اسلامی پیوند نزدیک داشت.

حاصل سخن آن که قبل از آمدن بابر به هند، حکومت‌های مسلمان در هند ایجاد شده بود و بابر هم توانست بر این بستر آماده، که در طول قرن‌ها فراهم شده بود قدرت جدیدی را پی ریزی کند.

حمله تیمور به هند:

حمله امیر تیمور به هند که تفصیلش در کتاب های تاریخی مضبوط است، صرفاً برای ارضای حس غارت و کشتار بود و هیچ علت و دلیل سیاسی و نظامی نداشته است،^۱ چنان که همیشه در طول تاریخ شهرت و ثروت فراوان هند و جواهر معابد آن دیار، جنگجویان ماجراجو را بدان سوب می کشانده است.

آخرین امرای تغلقی همه ضعیف و ناتوان بودند و ضعف سلطنت آنان، تیمور را به لشکرکشی به هند برانگیخت (نوایی، ۱۳۸۱: ۶۹-۷۰). لذا تیمور در سال ۸۰۰ هـ/۱۳۹۸م به قصد تسخیر عازم آن سرزمین گردید و در سال ۸۰۱ هـ/۱۳۹۹م از رود سند عبور کرده، وارد خاک هند شد و شهرهای مهم هند شمالی مانند پیشاور، لاهور، مولتان را گرفت و سپس سلطان محمود تغلق، پادشاه دهلی، را شکست داده و دهلی پایتخت هند را تسخیر نمود. تیمور در ۸ جمادی الثانی ۸۰۱ هـ/۱۳۹۹م وارد دهلی شد و شهر و حومه آن را تاراجی عظیم کرد و در آن کشتاری سهمگین به راه انداخت (شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۰-۲۱۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۳/۴۷۲-۴۷۸؛ یزدی، ۱۳۶۲: ۲/۷۵-۹۹). و به قول بدائونی «تا دو ماه در دهلی پرنده پر نمی زد» (بدائونی، بی تا، ۱/۲۶۹).

حمله امیر تیمور به هند از دو لحاظ زمینه را برای ایجاد امپراطوری گورکانی هند فراهم ساخت: نخست سقوط امرای تغلقی را تسریع نمود. در نتیجه وحدت سیاسی از میان رفت و هر ایالتی، امیری علم استقلال بر افراشت و در حکومت هند ملوک الطوائفی ایجاد شد. نهر در این مورد آورده است: «... سال ها طول کشید تا دهلی از این خواب مرگ بیدار شود موقعی هم که از نو به پا خاست دیگر پایتخت یک امپراطوری و حکومت توانا و بزرگ نبود و از بقایای آن چندین دولت در نواحی جنوبی تر تشکیل شد» حملات تیمور به هند باعث به وجود آمدن یک خلاء بزرگ شد که با آمدن بابر به هند این خلاء پر شد.

^۱ تیمور بر حسب عادت معمول خویش برای موجه نمودن اقدامش به آن عنوان و رنگ و روی مذهبی داد. یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۲۱، در حالی که سلطنت دهلی اساساً سلطنتی مسلمان بود. تیمور برای توجیه عمل خویش این سلاطین را به مماشات با بی دینان متهم می کرد

دوم این که، بابر هند را میراث تیموری و ملک اجدادی خود می دانست و این مسئله را می توان از نامه ای که برای مسلمان ابراهیم لودی فرستاده بود، دریافت.

ضعف سیاسی و نظامی هند:

الف: سیاسی : از منابع تاریخی به وضوح درک می شود که در اولین سال های سده شانزدهم میلادی، انحطاط سیاسی بی سابقه‌ای در سرزمین هند حکمفرما بود. هرج و مرج و آشفتگی سراسر کشور را فرا گرفته بود که نتیجهٔ منطقی آن قره گریز از مرکز بود. بنابراین در سرزمین هند، مجموعه‌ای از حکومت های ایالتی تشکیل شده بود که آن ها بی وقفه با یکدیگر در جنگ و ستیزی بودند، این جنگ ها خسارت مالی و جانی فراوانی به جای گذاشت . و آن ها را از خطرات خارجی محتمل کاملاً غافل کرد. شایان ذکر است که حکومت دهلی که در دست سلطان ابراهیم لودی^۱ بود قرار داشت، مهم ترین قدرت این ناحیه محسوب می شود که وی نیز با شورش های داخلی قلمرو خود مواجه بود.

از ویژگی‌های مهم دوران سلطنت ابراهیم، درگیری مداوم او با بزرگان و درباریان افغانی بود. ابراهیم در نامه ای به دولت خان گفته بود که با دعوت بابر به هند، خیانتی بزرگ مرتکب شده است و دولت خان^۲ پاسخ داده بود که «مغول را من نیاوردم افغان ناپسندیده شما آورد» (یادگار، ۱۳۵۸ ق: ۹۳).

^۱ . لودی نام تیره ایست از افغان که مرز بوم ایشان کناره های باختری آب سند بوده، نژادشان از پدر به یکی از بزرگان افغان و از مادر به خالد پسر عبدالله تازی می پیوندند و نیای خالدرا برخی خالدبن ولید می دانند. «فدایی اسپهانی، نصراله خان (۱۳۴۱)، داستان ترک‌تازان هند، با مقدمه حواشی و تراجم اعلام بخامه قویم، چاپخانه محمد علی فردین، ص ۱۷۷» خاندان لودی از ۸۵۵ هـ/۱۴۵۱م تا ۹۳۲ هـ/۱۴۵۱م در دهلی سلطنت کردند. بهلول ملقب به سلطان بانی و موسس خاندان لودی می باشد. او ۲۶ سال سلطنت نموده و در مودت سلطنت خود جوپور را فتح کرد. پس از او پسرش اسکندر لودی، پنجاب و بهار را نیز ضمیمه قلمرو خود کرد و پایتخت را به آگره انتقال داد. و پس از مرگ او سلطان ابراهیم به جای او نشست. «دولافوز، ث.ف، ۱۳۱۶، تاریخ هند، مترجم سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی: نشریات کمیسیون معارف، تهران، ج اول، ص ۱۱۴».

^۲ . دولت خان از اشراف افغان و حاکم پنجاب که از بابر دعوت کرد به هند حمله کند

نگرش وی درباره پادشاهی، «پادشاهی خویش بر نمی‌تابد» (فرشته، ۱۳۰۱ ق: ۱۸۸)، با نگرش سنتی و مرسوم هندی درباره پادشاهی سازگاری داشت، ولی سرکوبی امرای نیرومند قبایل نوحانی، فرملی و لودی به دست او، بر افتادن و مرگ وی را در پی آورد. او برای برقراری سلطه و سروری خود به اقدامات شدید و تندی دست زد، ولی او در، درهم شکستن قدرت اشراف ناکام ماند. این اشراف را بهلول، نیای ابراهیم، امتیازات فراوان بخشیده بود، اما اسکندر، پدر ابراهیم، توانسته بود با تدبیرهای سنجیده و آمیخته، با گشاده دستی، آنان را تا اندازه‌ای زیر فرمان خود درآورد. بهلول و حتی اسکندر خواستار نوعی فرماندهی توأم با مشارکت اشراف (امرا) در قدرت بودند، نه سلطنتی با قدرت مطلق و متمرکز. (Halim, 1961: 195-197)

بدین ترتیب می‌توان گفت سلطان ابراهیم لودی را پراکندگی داخلی و کشمکش‌های پیاپی بر سر قدرت با اشراف، که نفوذ گسترده‌ی آنها در امور درباری، کشوری و لشکری ریشه در دوران قبل وی داشت، پیش از قدرت ظهیر الدین بابر به شکست کشاند.

ب) نظامی: با وجود داشتن ثروت‌های فراوان در هند، این سرزمین از لحاظ نظامی بسیار ضعیف بود. آشفتگی‌های سیاسی، ربع اول قرن شانزدهم میلادی/دهم هجری، مانع از تلاش جمعی برای دفاع و حمایت از سرزمین هند می‌شد. اگرچه در این سرزمین به دلیل جمعیت زیاد از لحاظ جمع آوری سپاه بزرگ مشکلی وجود نداشت، اما از لحاظ پیشرفت نظامی، کیفیت سلاح‌ها و توسعه تاکتیک‌ها از دیگر کشورها عقب مانده بودند. در حالی که ایران و حتی افغانستان در سپاه خود به توپ مجهز بودند، هیچ کدام از حاکمان هند شمالی، اعم از هندو و مسلمان، به داشتن توپخانه‌ی مهمیتی نمی‌دادند. ارتش دهلی در دوره لودیان یک نیروی ملی نداشت و پایه قبیله‌ای داشت. سربازان به جای این‌که از سلطان اطاعت کنند از رئیس قبیله خودشان اطاعت می‌کردند. در مورد ارتش راجپوت هم درست وضعیت به همین روال بود، حال چه راناسنگا یا هر پادشاه هندوی دیگر در رأس باشد. ارتش‌های هندی به چهار بخش سنتی تقسیم می‌شد و فاقد تحرک بودند که ویژگی آنها در اوایل دوران سلاطین دهلی بود. و افسرها و سربازان با استراتژی قدیمی هدایت می‌شدند. سنگربندی و دفاع از مرزهای شمال غربی بطور

کلی نادیده گرفته می شد. به طور کلی شرایط نظامی هند، دور از رضایت بود. (Srivastava, 1966:8)

ظهور صفویه در ایران:

دهه‌های اول قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری تغییرات ژرفی در ماوراءالنهر و ایران رخ داد. در ایران شاه اسماعیل اول با غلبه بر حکام محلی و رسمی کردن مذهب شیعه امامیه، حکومت مستقل صفویه را بر مبنای اتحاد مذهب و دولت پی ریزی کرد. همچنین از یک‌های صحرانشین دهه های اول قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری تغییرات ژرفی در ماوراءالنهر و ایران رخ داد. در ایران شاه اسماعیل اول با غلبه بر حکام محلی و رسمی کردن مذهب شیعه امامیه، (جهانگشای خاقان، ۱۳۵ : ۱۴۹) حکومت مستقل صفویه را بر مبنای اتحاد مذهب و دولت پی ریزی کرد.^۱ همچنین از یک های صحرانشین به رهبری شیبانی‌خان، ماوراءالنهر و مدتی بعد سایر مناطق قلمرو تیموریان را تسخیر نمودند و سلسله جدیدی با نام ازبکان تأسیس کردند.^۲

(میر جعفری ۱۳۸۱ : ۱۰۳-۱۰۴) برخورد میان شاه اسماعیل و شیبانی خان اجتناب ناپذیری نمود چرا که شاه اسماعیل برای تشکیل یک حکومت یکپارچه می بایستی خراسان را از تصوف ازبکان بیرون آورد و از سویی دیگر شیبانی خان در مذهب تسنن و شاه اسماعیل در مذهب تشیع بسیار متعصب بودند، از اینرو هر کدام دیگری را دشمن خویش می پنداشت. (مهدوی، ۱۳۶۴، ۱۵)

دلایل فوق، سبب بروز جنگی در مرو (۹۱۶ / هـ / ۱۵۱۰ م) میان صفویان و ازبکان گردید که در این جنگ شیبانی خان کشته شد و ازبکان شکست سختی خوردند. (دو

^۱ برای اطلاعات بیشتر درباره تحولات مذهبی این خاندان رجوع کنید به: مزای، میشل ۱۳۶۳، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران، ج اول؛ همچنین سیوری، راجر ۱۳۸۲، تحقیقات در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام، انتشارات امیر کبیر، تهران، صص ۲۳۱-۱۹۷؛ صفت گل، منصور ۱۳۸۱، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی: (تاریخ تحولات دینی ایران در سده های دهم تا دوازدهم قمری)، خدمات فرهنگی رسا؛ تهران، صص ۱۸۴-۱۲۹

^۲ بعضی منابع ابوالخیرخان را مؤسس واقعی سلسله اوزبکان (ازبکان) می‌دانند. گروسه، رنه (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ص ۷۸۵، و نیز بوات، لوسین ۱۳۸۳، تاریخ مغول (تیموریان)، زیر نظر کاویناک، مترجم محمود بهفروزی، نشر آزاد، تهران، ص ۱۴۸.

غلات ۱۳۸۳ : ۳۶۴-۳۶۵ ؛ واله اصفهانی قزوینی، ۱۳۷۹ : ۶۴۹ ؛ محمد حکیم خان،
۱۹۸۲ م : ۱۷۸-۱۷۹)

بابر که قبلاً توسط شییبانی خان از ماوراء النهر رانده شده بود پس از شکست و مرگ وی، به عنوان دست نشانده شاه اسماعیل حکومت سمرقند را به عهده گرفت تا اینکه صفویان در نبرد غجدوان (۱۹۱۸ هـ / ۱۵۱۲ م) از ازبکان شکست خوردند. (جهانگشای خاقان، همان، ۴۳۴ ؛ شاهنوازخان، ۱۸۸۸ م : ۱/ (۱) / ۴۰۹)

در این شرایط که بابر تمامی امیدها خود را برای حکومت بر سمرقند از دست داد، به کابل بازگشت و پس از آن همه توجه خود را به هند معطوف ساخت.

حاصل سخن آنکه ظهور صفویان عمیقاً بر فعالیت بابر اثر گذاشت زیرا روی گرداندن بابر از ماوراء النهر عمدتاً بدین سبب بود که مردم سنی مذهب این منطقه سلطه بابر را نپذیرفتند چون که هواخواه ایرانیان شیعی مذهب بود. (اطهر رضوی، ۱۳۷۱ : ۳۰۸/۱ - ۳۰۹؛ هالیستر، ۱۳۷۳ : ۱۴۲-۱۴۳) همچنین نجم ثانی^۱ پس از ورود به ماوراء النهر در شهرقرشی، کشتاری هولناک به راه انداخت، از آنجا که بابر هم پیمان نجم ثانی بود به وی نیز به دیده دشمن نگریستند. بنابراین بابر مطمئن شد که راهی برای چیرگی بر آن ها ندارد.

از سویی دیگر ظهور دولت مقتدر صفوی در ایران و عملیات نظامی آن ها برای دور گرداندن ازبکان از مرزهای شرقی، حکومت بابر را از نابودی نجات داد. و نیز در حالی که ازبکان تمام تلاش خود را برای جنگ با صفویان به گرفته بودند، بابر از غفلت آنها و از فرصت تاریخی پیش آمده سود جست و یا آگاهی از ناتوانی خود خود در فتح ماوراءالنهر متوجه ممالک هند شد. بدین ترتیب می توان گفت با ایجاد سلسله صفویه، شرایط مساعد تأسیس سلسله گورکانیان هند ایجاد شد.

^۱ . نجم ثانی، سردار سپاه صفوی که از سوی شاه اسماعیل برای جنگ با ازبکان و کمک به بابر به ماوراء النهر فرستاده شد.

تساهل مذهبی بابر:

یکی از بهترین منابع تاریخی برای درک مواضع مذهبی بابر نسبت به ادیان و مذاهب، خاطرات شخصی وی، «بابرنامه» است. او با بیانی روشن و صریح که حاکی از صداقت وی در بیان عوالم درون و انگیزه های باطنی اوست. بنابراین می توان از نوشته های او به خوبی دریافت که اولاً وی برخلاف شمار بسیاری از فاتحان مسلمان پیش از خود، ادعای گسترش اسلام را به عنوان انگیزه خود برای فتح هند نداشت. ثانیاً هدف او از حمله به هند مانند فاتحانی چون محمود و تیمور، غارت و پر کردن خزانه نبود؛ بلکه می خواست در این سرزمین مستقر شود و اساس یک حکومت را پی ریزی کند.

بابر تعصب مذهبی نداشت و محور انگیزه های او قدرت و حاکمیت بود. او در مقابل رعایای غیر خشونت را به کار نمی برد بلکه با آنان با ملایمت و نرمی رفتار می کرد و این تفکر و عقیده وی در وصیت نامه ای که به پسر و ولیعهد خود همایون نگاشته بود نیز آمده است:

۱- همیشه از تعصبات مذهبی برحذر باش و به مقدسات دینی و مذهبی و سنن و رسوم مردم احترام بگذار و بدون تبعیض خاص با تمام طوایف به انصاف رفتار کن.

۲- عبادتگاه های هیچ دینی را تحزیب نکن و با پیشوای مذهبی رویه مناسب داشته باش.

۳- از کشتن گاو بیرهیز، تا در دل مردمان جای گیری، و از راه احسان مردم مطیع تو باشند.

۴- نشر و اشاعه دین اسلام مسالمت آمیز بهتر است تا به زور شمشیر.

۵- بی طرفی نسبت به مذاهب اسلامی و تأکید بر این که از آن مذاهب برای مقاصد سیاسی استفاده نشود (شیخ عطار، ۱۳۸۱: ۱۹۸-۱۹۹؛ کارگر، ۱۳۸۳: ۴۷-۴۸). در مورد صحت و سقم انتساب وصیت نامه به بابر اختلاف نظر وجود دارد، اما اعمال و کارهای بابر نمایان گر آن است که بابر تعصب مذهبی نداشت، چون در دوران فتوحات خود هیچ گاه معبد و عبادتگاه ادیان دیگر را خراب نکرده است و همین وصیت او را اخلاقش در نظر داشتند که توانستند مدت طولانی در هند حکومت کنند.

بابر در کتاب خود به بازدیدش از بتخانه گوالیار با ذکر جزئیات اشاره می‌کند و کوچک‌ترین بحثی از دستور تخریب بتخانه و بت‌ها را به میان نمی‌آورد. و این نشان می‌دهد که بابر هیچ احساس مخالفی نسبت به ادیان دیگر ندارد.

بابر هند را مستعد برپا داشتن یک امپراطوری قدرتمند می‌دید و پس از سال‌ها جنگ و گریزی بی‌نتیجه در ماوراءالنهر، آرزوهای بلندپروازانه خود را در هندوستان قابل تحقق می‌دید. او اگر چه بیشتر از چهار سال در این سرزمین سلطنت نکرد، اما با درک این واقعیت که بسیاری از مردم هند، هم مسلک او نیستند و با توجه به این که برپایی امپراطوری برای وی مهم‌تر از گسترش اسلام بود، در همین دولت کوتاه‌سیاستی را در پیش گرفت که حاکی از طرح‌های بلند مدت او، برای همزیستی با اتباع غیرمسلمان خود بود. بابر، همچنین هماهنگی و اعتدال ما بین ادیان یک جامعه را برای سلامتی سیاسی آن می‌داند. یکی از نکاتی که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که متأسفانه افراطیون هندوی معاصر، تأسیس مسجد بابری را به عنوان دستاویزی برای نشر اختلاف هندو و مسلمان مطرح کرده و ادعا کرده‌اند که ظهیرالدین محمدبابر، این مسجد را در محلی ساخته است که معبد محل تولد رام (خدای هندوان) بوده و وی آن را به دست خود ویران کرده است. این افراطیون برای اثبات ادعای خود، به تحریفات زیادی در اسناد و مدارک تاریخی و باستانشناسی دست زده و سعی کرده‌اند چهره‌یی ضد هندوی خشن از بابر نشان دهند. اگرچه محققان منصف هند که شمار بسیاری از آنان هم هند و غیرمسلمان هستند تحقیقات سودمندی در این باره کرده و نظریات هندوهای افراطی را مورد تردید قرار داده‌اند (همان).

تسامح و استفاده از همه گروه‌های اجتماعی و قومی از علت‌های اصلی موفقیت بابر در تأسیس سلسله‌گورکانی در هند بود. در دربار بابر همه گروه‌های مختلف اجتماعی وجود داشتند، این گروه‌ها عبارت بودند از: ۱- هندوها ۲- مهاجران که شامل ترکان، افغانان، ایرانیان و هندیان ایرانی تبار و مغولان بودند. ۳- هندیان بومی که مسلمان شده بودند.

هنر بابر این بود که از همه این گروه‌ها استفاده کرد و سیاست اشتباه لودیان که فقط از افغان‌ها حمایت می‌کردند را تکرار نکرد، و اندیشه تسامح مذهبی بابر پایه‌گذار

حکومت قدرتمند گورکانی هند شد. آن حکومت هایی در هند موفق بودند که از همه گروه ها استفاده می کردند. بابر و دیگر سلاطین گورکانی در هند مادامی که نسبت به گروه های قومی و مذهبی متنوع در هند سعه صدر نشان دادند، در اداره قلمرو خود از موفقیت های شایان برخوردار شدند و حکومت آنان از ثبات و انتظام لازم برخوردار بود. بدین ترتیب، ملاحظه می شود که بابر با پیش گرفتن تسامح مذهبی و اعتدال سیاسی، پایه های امپراطوری آینده خود را مستحکم ساخت. هر چند که گسترش اسلام برای بابر مهم بود، لیکن گسترش قلمرو حکومتش اهمیتی بیشتر برای وی داشت و همین نگرش به جانشینان وی نیز انتقال یافت.

تشکیلات و سازمان دهی سپاه بابر:

نیروی نظامی در حکومت گورکانیان هند از نقش و اهمیت ویژه ای برخوردار بود. پادشاهان توانستند با استفاده از سپاه و نیروی عظیم نظامی حکومت خود را در مقابل دشمنان و مخالفان استوار سازند. در رأس امور نظامی شاه قرار داشت و دستورات او مستقیماً و یا توسط میربخشی به دیگر مقامات لشکری ابلاغ می شد.

چنان که معروف است، سپاه عثمانی در جنگ چالداران بر ضد لشکر ایران توپ به کار برده بودند و این سلاح جدید در سرنوشت نبرد ترک ها و ایرانیان تأثیر بسزائی داشت؛ بابر از آن پیش آمد درس آموخته و در صدد تهیه توپ و توپ ساز برآمد. (مازندرنی، ۱۳۵۰: ۵۱). شایان ذکر است بابر سرداری محتاط بود که از سرداران از یک درس های بسیاری گرفت و انضباط دقیق و فنون دفاع در سرزمین هموار و سنگربندی و توپخانه و آئین محاصره را به صورتی مؤثر در لشکرکشی های خود به هندوستان به کار بست. تجربه بسیار به او امکان داد که میان گروه های کوچکی از تیموریان شکست خورده که هنوز عاری از جاه طلبی شخصی نبودند و مغولانی که حتی از تیموریان هم کمتر قابل اعتماد بودند و در کابل در اطراف او جمع آمده بودند، اتحاد برقرار کند و سرانجام، پس از کسب پیروزی و قدرت، فرماندهی بلامنازع شود (هاردی، ۱۳۷۵: ۶۰).

از ویژگی های بارز بابر تنظیم لشکری بود، که در اکثر جنگ ها وسیله پیروزی وی بوده است. بابر لشکریان خود را تقسیم بندی می کرد و همواره در رأس هر دسته، امرای

عسکری با تجربه و آزموده خود را می‌گماشت و در میدان‌های جنگ جایگاه خود را چنین می‌گرفتند: ۱- میمنه (برانگار) ۲- میسره (جرانگار) ۳- قلب (قول) که در طرف راست آن اونگ قول و در طرف چپ سول قول قرار داشت و در مرکز قول یک دسته خاص لشکر وجود داشت، که قسمت راست آن را اونگ یان و چپ را سول یان می‌گفتند. همراه بابر که در مرکز قول قرار داشت، جوانان خاصه به نام «تابین» بودند، که چپ و راست آنها را اونگ و سول می‌گفتند (بابر، ۱۳۰۸: ۱۳۲).

بابر بدین شیوه در جنگ پانی پت ۹۳۲هـ/۱۵۲۵م لشکر خود را ترتیب و در میدان جنگ حاضر کرده بود (همان، ۱۴۰). لشکر بابر از سه گروه سوارنظام، پیاده نظام و توپچی تشکیل می‌شد که در گروه توپچی، شامل ضرب زن، دیگ‌فرنگی، ارابه و تفنگ می‌باشد. این گروه در صف اول نبرد قرار داشتند و آتش باز، رعدانداز، تفنگ انداز، فرنگی انداز کارکنان این دسته بودند. (همان، ۱۳۵۰: ۱۰۰۰/۲).

بدین ترتیب می‌توان گفت: از عوامل اصلی پیروزی بابر تنظیمات لشکری و توپخانه و تفنگ بود. جواهر لعل نهرو در کتاب خود آورده است که کامیابی و پیروزی بابر احتمالاً تنها نتیجه ضعف سلطنت دهلی نبود، بلکه از آن جهت نیز بود که او نوعی توپخانه تکامل یافته در اختیار داشت که در آن زمان هنوز در هند معمول نبود (نهرو، ۱۳۵۰: ۳۹۹/۱).

نتیجه‌گیری:

در مقاله حاضر زمینه‌های تأسیس سلسله گورکانیان هند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. روشن شد که در تأسیس این سلسله عواملی چند دخیل بودند از جمله: تأثیر عمیق اسلام در هند، چرا که اسلام از قرن‌های پیش در هند ریشه دوانده بود و حکومت‌های مسلمان در هند شکل گرفته بود؛ بابر نیز توانست از این بستر آماده که در طی قرن‌ها فراهم گردیده بود، قدرت جدیدی را پی‌ریزی کند. و نیز اوضاع ملوک الطوایفی، خلاء قدرت و ضعف لودیان در هند راه را برای بابر هموار ساخت که بتواند با بهره‌گیری از امکانات و تجهیزات نظامی برتر و مدیریت و سازمان‌دهی مناسب اقدام به

تأسیس سلسله ای جدید نماید. وی برای تحکیم این حکومت نیروها مختلف جامعه هند اعم از هندو، مسلمان، ترک، ایرانی و ... را در دربار خویش به کار گرفت. بابر با پیش گرفتن تسامح مذهبی و اعتدال سیاسی پایه های امپراطوری آینده خود را مستحکم گردانید.

منابع:

- اطهر رضوی، سیدعباس (۱۳۷۶)، شیعه در هند، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم مرکز انتشارات، قم، ج ۱
- بابر (۱۳۵۰)، بابرنامه، تصحیح گلشن آراء، بیگم، پایان نامه دکترای گروه ادبیات فارسی، دانشگاه تهران
- بابر، ظهیرالدین محمد (۱۳۰۸ ق)، بابرنامه موسوم به توزک بابری، ترجمه خانخانان بیرام خان، به تصحیح میرزا محمد ملک الکتاب، بمبئی، چاپ سنگی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره B/۳۹
- باسورث، کلیفور ادموند (۱۳۸۰)، سلسله های اسلامی جدید، ترجمه فریدن بدره ای، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران
- بدائونی، عبدالقادر بن ملوک (بی تا)، منتخب التواریخ، به تصحیح احمدعلی صاحب، بی نا، کلکته
- بکری، (۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۸ م)، سید محمد معصوم، تاریخ المعروف به تاریخ معصومی، به تصحیح عمر بن محمد داودپوته، مطبعه قیمه، بمبئی
- بهروزان، گیله گل (۱۳۷۹)، هند، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران
- جرفا دقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۴۵)، ترجمه تاریخ یمینی، باهتمام جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- الجوزجانی، مهتاج الدین عثمان بن سراج الدین (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخی افغانستان، کابل، ج ۱
- جهانگشای خاقان (۱۳۵۰)، مقدمه و پیوستها دکتر الله دتا مضطر، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی (۱۳۳۳)، حبیب السیر، کتابخانه خیام، تهران، ج ۳
- دوغلان، میرزا محمد حیدر (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران

زامباور (۱۳۵۶)، نسبت نامه خلفا و شهریان و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه و تحشیه محمد جواد مشکور، کتابفروشی خیام، تهران

شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، ظفرنامه، ویراسته پناهی سمنانی، انتشارات بامداد، تهران

شاهنوازخان، نواب صمصام الدوله (۱۸۸۸ م)، مآثر الامراء، به تصحیح درج دانشوری و دیگران، مطبع اردوگائید واقع کلکته، کلکته، ج ۱/۱

شیخ عطار، علیرضا (۱۳۸۱)، دین و سیاست: مورد هند، با مقدمه محمود سریع القلم، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، تهران

فرشته، محمدقاسم بن غلامعلی (۱۳۰۱ ق)، تاریخ فرشته [یا گلشن ابراهیمی]، نول کشور، چاپ سنگی، لکنهو، ج ۱

کاردوش (۱۳۸۴)، خاطرات هند، انتشارات کتابسرا، تهران

کارگر، عبدالله (۱۳۸۳)، شهنشاه سخنور، انتشارات الازهر، پاکستان

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۲۷ ش)، دین الاخبار یا تاریخ گردیزی، با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی، بی نا، تهران

لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۳)، تاریخ جوامع اسلامی از آغاز تا قرن هجدهم، ترجمه محمود رمضان زاده، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد

مازندارانی، وحید (۱۳۵۰)، هند یا سرزمین اشراق، انتشارات فردوسی، بی جا

محمد حکیم خان (۱۹۸۲)، منتخب التواریخ، تعلیقات و فهرست ها امرار مختاراف، نشرات دانش، دوشنبه، ج ۱

مجتبایی، فتح الله (۱۳۷۷)، «اسلام در شبه قاره هند و پاکستان»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دائره المعارف اسلامی، تهران، ج ۸

میرجعفری، حسین (۱۳۸۱)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، انتشارات سمت، تهران

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۶۴)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵-۱۵۰۰)؛ انتشارات امیرکبیر، تهران

میرحسین شاه (۱۳۴۵)، افغانها در هند، دولتی مطبوعه انجمن تاریخ افغانستان، افغانستان

نوائی، عبدالحسین(۱۳۴۱)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

نهری، جواهر لعل(۱۳۵۰)، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، تهران،
ج اول

واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف(۱۳۷۹)، تاریخ تیموریان و ترکمانان، به کوشش
میرهاشم محدث، میراث مکتوب، تهران

هاردی، هریسن(۱۳۷۵)، «بابر»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر مصطفی میرسلیم، بنیاد
دائرة المعارف اسلامی، تهران، ج ۱

هالیستر، جان نورمن(۱۳۷۳)، تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت فریدنی، مرکز نشر
دانشگاهی، تهران

یادگار، احمد(۱۳۵۸)، تاریخ شاهی، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته
یزدی، مولانا شرف الدین علی(۱۳۳۶)، ظفرنامه، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی،
انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۲

Halim, Abdual(1961), History of the Lodi sultans of Delhi and
Agra, university of Dacca, Dacca

Rvastava, Ashirbadi Lal1966, The Mughul Empir (1526–1803),
agra college, Agra